

بلوچ‌ها و سقوط اصفهان

رزیتا ناظری^۱

دکتر حسن حضرتی^۲

دکتر حمید کرمی پور^۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۲۱

چکیده

بلوچ‌ها قوم سنی مذهب ناراضی در مرزهای شرقی قلمرو صفویان بودند که با حمایت از افغانه غلزایی موجبات سقوط اصفهان را در ۱۱۳۵ هجری فراهم کردند. سقوط اصفهان به نام افغان‌ها، با قدرت جنگاوری بلوچ‌ها صورت گرفت. موردی که بلوچ‌ها را به افغانه برای حمله به اصفهان نزدیک می‌کرد؛ علاوه بر هم‌کیشی آنان، مظالمی بود که طی سال‌ها حکومت شیعه مذهب صفوی در حق این قوم محروم و مغضوب انجام داده بود؛ بنابراین، بلوچ‌ها راه چاره را در حمله به اصفهان برای گرفتن انتقام کینه‌های چندین ساله یافتند و به درخواست دوستی افغانه پاسخ مثبت دادند و بدین ترتیب زمینه‌ی سقوط اصفهان مهیا شد. پژوهش حاضر بر آن است تا عوامل و زمینه‌هایی را بررسی کند که باعث شد بلوچ‌ها به سمت اصفهان حرکت و موجبات سقوط آنجا را فراهم کنند و قصد دارد به این پرسش‌ها پاسخ که چه عوامل و انگیزه‌هایی موجب شد بلوچ‌ها با افغانه متحد شوند و در نهایت چرا این اتحاد از هم فرو پاشید؟ این پژوهش درصدد است با تکیه بر منابع و پژوهش‌ها، زمینه‌های حمله بلوچ‌ها به اصفهان و تاثیر آنها در سقوط این شهربررسی و پیچیدگی‌های موجود را برطرف کند و پاسخی درست و درخور برای این مقوله ارائه دهد.

کلید واژه‌ها: بلوچ، صفویان، سقوط اصفهان، افغانه، حکومت مرکزی

^۱ دانشجوی مقطع دکتری تخصصی تاریخ ایران بعد از اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. rozitanazeri@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه تخصصی تاریخ دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول) hazraty@ut.ac.ir

^۳ دانشیار گروه تخصصی تاریخ دانشگاه تهران. karamipour@ut.ac.ir

مقدمه

بلوچ‌ها قوم ساکن در شرقی‌ترین ایالت صفویان، مردمانی سخت‌کوش و خودسر بودند که همواره از هر فرصتی برای سرپیچی از حکومت مرکزی استفاده می‌کردند. شاه اسماعیل یکم، مؤسس سلسله‌ی صفوی، نتوانست بر منطقه یاد شده تسلط یابد. در زمان جانشین او، شاه طهماسب بود که منطقه بلوچ‌نشین، ضمیمه‌ی قلمرو صفویان شد. این تصرف که با خشونت و غارت اموال مردمان همراه بود، نارضایتی مردمان آن منطقه را در پی داشت؛ به طوری که بعد از مرگ شاه طهماسب تا زمان روی کار آمدن شاه عباس یکم، سر از اطاعت حکومت مرکزی برداشتند و به مناطق هم‌جوارشان دست اندازی می‌کردند.

با شروع سلطنت شاه عباس یکم و در پیش‌گرفتن سیاست مسالمت‌آمیز، بلوچ‌ها به اطاعت از حکومت مرکزی وادار شدند؛ چنان‌که تا پایان حیات وی بلوچ‌ها دست از غارت‌گری‌های خود برداشتند. بعد از مرگ شاه عباس به سبب ناکارآمد بودن سیاست‌های شاهان جانشینان او در رفتار با بلوچ‌ها و در پیش‌گرفتن رفتار خشونت‌آمیز در مقابل تجاوزات آنان، روزبه‌روز دامنه‌ی ناآرامی‌های آنان بیشتر می‌شد و حکومت مرکزی به جای یافتن راه چاره و تلاش برای فهم سبب این ناآرامی‌ها، تلاش کرد اینان را سرکوب کند و حاکمان منطقه هر بار با کشتار آنها و فرستادن سر آنان به مرکز و گرفتن اسیر و گروگان از آنان به درگیری‌ها پایان می‌دادند؛ این رفتارها باعث کینه‌توزی شدید بلوچ‌ها و از سرگیری حملات آنان شد. این برخوردها در روزگار سلطنت شاه‌سلطان حسین شدت بیشتری یافت؛ به طوری که بلوچ‌ها به کرات به ایالت‌های همسایه‌ی خود حمله کردند و ناامنی را در مناطق جنوب‌شرقی موجب شدند. در نهایت، به منظور انتقام آزارهایی که طی چندین سال به آنان وارد شد، با افغانه هم‌دست و راهی اصفهان شدند و موجبات سقوط این شهر را فراهم کردند.

با توجه به ماهیت موضوع، پژوهش حاضر به صورت توصیفی تحلیلی انجام شده که ابتدا سعی شده است شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بلوچ‌ها در دوره دوم صفوی توصیف شود و سپس با تحلیل و تفسیر داده‌ها و استفاده از منابع دست اول و پژوهش‌های جدید، زوایا و پیچیدگی‌ها آن بررسی شود. تاکنون تحقیق جامع و مانعی درباره‌ی سهم بلوچ‌ها در سقوط اصفهان و تفاوت دیدگاه‌ها و تعارضات فکری بلوچ‌ها و افغانه درباره‌ی این سقوط صورت نگرفته است و از آنجا که اطلاعات در این مورد به صورت پراکنده است و از طرفی هیچ اثری جهت تشریح نقش بلوچ‌ها در واقعه‌ی سقوط اصفهان تالیف نشده است، بررسی آن می‌تواند به درک و علل سقوط اصفهان کمک کند. منابع متاخر

صفوی اطلاعات پراکنده‌ای ارائه می‌دهند که با تحلیل آنها می‌توان به نتایجی رسید. هرچند در تمام منابع درباره‌ی بلوچ‌ها به صورت گذرا سخن گفته شده است و بیشتر آنها فقط به ذکر هم‌دستی بلوچ‌ها با افغانه و ترک اصفهان بعد سقوط آن سخن گفته‌اند، اما هیچ کدام از منابع به بررسی ریشه‌های این قیام اشاره نکرده‌اند. در تحقیقات جدید نیز تنها نوشته‌های باستانی پاریزی همچون: سیاست و اقتصاد عصر صفوی و مقدمه ایشان بر کتب تاریخ کرمان و جغرافیا کرمان (مولف: وزیری)، علل سقوط صفویه از بعد اقتصادی و اجتماعی بررسی شده است.

۱. بلوچ‌ها در روزگار صفویان

۱-۱. بلوچ‌ها از تشکیل تا تثبیت دولت صفوی

به دنبال سیاست تمرکزگرایی شاه اسماعیل یکم، از جمله مناطقی که به طور مستقیم ضمیمه‌ی قلمرو صفویان نشد، ناحیه‌ی بلوچستان بود. هرچند تقاضای شاه از پرتغالی‌ها در ازای واگذاری هرمز، مبنی بر سرکوب خراجگزاران شورشی بلوچ^۱ نشان از توجه وی به مناطق جنوب شرقی ایران می‌دارد که درصدد تسلط بر آنجا بوده است. این اقدام شاه اسماعیل حاکی از دوراندیشی وی بوده است که در صورت بی توجهی او، پرتغالی‌ها جسورتر می‌شدند و امکان تسلط آنان بر این منطقه فراهم می‌گشت؛ همان طور که بعدها تحت عنوان «بلوچستان انگلیس» بخش شرقی بلوچستان از ایران جدا شد. جانشین وی، شاه طهماسب، موفق شد مناطق کیچ و مکران و زابل را تصرف کند.^۲ این پیروزی با سخت گیری و خشونت و قتل و غارت همراه بود. از انگیزه‌های صفویان برای تسلط بر منطقه، کسب منافع مادی و غنیمت بوده است؛ چنان که روملو از غارت اموال در آنجا و روانه شدن آن به شیراز گزارش می‌دهد.^۳ این اقدامات پیامدهای منفی خود را به جا گذاشت. به دنبال مرگ شاه طهماسب به سبب اغتشاشات داخلی، حکومت نتوانست وضع خود را در بلوچستان حفظ کند؛^۴ طوری که در زمان حکومت شاه اسماعیل دوم بلوچستان از دست حکومت خارج شد و هرج و مرج در آن منطقه شکل گرفت که از نتایج آن لطمه به تجارت منطقه بود که افراد با دزدی و غارت اموال تجار، مسبب این ناآرامی‌ها بودند.

۲-۱. بلوچ‌ها در دوران اقتدار حکومت صفوی

پس از قدرت‌گیری شاه عباس یکم، بلوچستان دوباره تصرف شد.^۵ او حاکمی محلی بر آنجا گمارد که زیر نظر گنجعلی‌خان، حاکم کرمان، آن منطقه را اداره می‌کرد. در واقع آرامش بلوچستان بعد از تصرف بمپور، دارالحکومه‌ی بلوچستان، صورت گرفت. گنجعلی‌خان توانست با ترفندهایی چون تهدید،

تطمیع و دلجویی، منطقه را آرام کند. می‌توان گفت دوره‌ی شاه عباس اوج نفوذ صفویان بر بلوچ‌ها بوده است. منشی ترکمان از آمدن والی کیچ و مکران به جهت نشان دادن اطاعت از حکومت مرکزی به اصفهان خبر می‌دهد.^۲ شاه عباس سرباز خانه‌ای در آن جا دایر کرده بود که در حقیقت پشتیبان محصلان مالیاتی بودند.^۳ به احتمال، برخی خشونت‌ها و سودجویی‌ها در همین زمان صورت گرفته بود که مقدماتی برای واکنش‌های بعدی بلوچ‌ها و همدستی با غلزی‌ها برای حمله به اصفهان شده بود.

۱-۳. بلوچ‌ها و بحران صفویان

بعد از مرگ شاه عباس، به تدریج از میزان نفوذ حکومت بر بلوچ‌ها کاسته شد. شاید یک اشتباه، مربوط به دوران حکومت همین شاه بود که جدای از اینکه بلوچستان را ضمیمه‌ی کرمان کرد، بعد از آن با فرستادن گنجعلی‌خان، حاکم کرمان، به قندهار کم کم از نفوذ حکومت بر این منطقه کاسته شد.^۴ بعد از شاه عباس یکم که تقریباً اقتدار و انتظام سپاه حکومتی نقصان یافته بود، دیگر به ناحیه‌ی بلوچستان توجهی نمی‌شد. جانشینان او، شاه صفی و شاه عباس دوم، به سبب گرفتاری‌های خود توجهی به این منطقه نشان ندادند؛ به طوری که بلوچ‌ها از پرداخت مالیات ابا داشتند و حتی شورش کردند و سر از اطاعت حکومت مرکزی برداشتند؛ در نتیجه حاکم وقت کرمان بعد از سرکوب بلوچ‌ها و گروگان گرفتن برخی از آنان غائله را خواباند. می‌توان گفت نخستین حملات جدی و گسترده که قرار بود حکومت صفویان را متزلزل سازد، توسط بلوچ‌ها و در زمان حکومت شاه سلیمان شروع شد و این گونه بود که انحطاط صفویان نمایان شد و به تدریج از میزان تسلط حکومت مرکزی بر نواحی مختلف کاسته شد و در زمان حکومت شاه سلطان حسین، خودسری حکام در برخی نقاط کشور به تضعیف صفویان منجر شد؛^۵ چنان که طغیان افغانه با همیاری بلوچ‌ها ضربه‌ی آخر را به این حکومت وارد ساخت.

۲. اوضاع داخلی بلوچ‌ها و حمله به اصفهان

بلوچ‌ها در دورترین نواحی شرقی صفویان قرار داشتند. همین فاصله و شرایط سخت زندگی آنان، ناآرامی‌هایی را موجب شد که در سه زمینه‌ی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی- اجتماعی قابل بررسی است.

۲-۱. اوضاع اقتصادی بلوچ‌ها

در این بخش به نارسایی‌های اقتصادی بلوچ‌ها که عامل نارضایتی آنها بود و زمینه‌ای برای حمله‌ی آنها به اصفهان شد، پرداخته می‌شود.

۲-۱-۱. کشاورزی و دامپروری

بلوچستان سرزمینی خشک و کم حاصل بود که میزان بارندگی کم و پستی زمین و ناهمواری‌های آن، کمبود آب را تشدید می‌کرد. وجود باران‌های ناگهانی و شدید، بادها و طوفان‌های قوی که گاه تا چندین ماه به طول می‌انجامید، موجب می‌شد که برخی زمین‌های حاصلخیز کم مساحت، از ماسه و شن پر شود که لطامت زیادی را به آن‌ها وارد می‌کرد. بلوچستان در واقع سرزمینی کویری بود که تنها در برخی دره‌های آن بوته‌ای می‌روید. بر این ویژگی‌ها باید گرمی هوا را نیز افزود. این شرایط اقلیمی باعث شده بود که در طی تاریخ این منطقه جمعیت کمی داشته باشد که آن هم به صورت گروه‌های کوچک چادرنشین زندگی می‌کردند. وجود صحراهای وسیع مناسب به عنوان چراگاه و کمی آب و نبود زمین مناسب برای کشاورزی، باعث گرایش مردمان به دامپروری بوده است. با این حال، جنوب بلوچستان برای کشاورزی مناسب بود^{۱۱} که همین هم معمولاً دچار آفت می‌شده و قحطی و گرسنگی در پی داشت. سایر مناطق سرحدی نیز فاقد زمین‌های کشاورزی بودند که مردمان بتوانند از آن طریق کسب درآمد کنند.

۲-۱-۲. تجارت

تجارت به معنای فروختن آنچه در منطقه بیش از نیاز خودشان تهیه می‌شود و خریداری چیزهایی که در آنجا وجود ندارد و مورد احتیاج مردمان است. چنان‌که آمد، این ناحیه به سبب فقر طبیعی، آنچنان محصولی برای صدور نداشته است، مگر صدور محصولات دامی که به جای آن گندم و مایحتاج دیگر خریداری می‌شد. اغلب مایحتاج آنان با غارت ولایات همجوار به دست می‌آمد. با این اوصاف، بلوچ‌ها نمی‌توانستند اوضاع اقتصادی مطلوبی داشته باشد. اهالی این سرزمین، نه موقعیت مناسبی برای کشاورزی داشته‌اند و نه صاحب هنر و صنعتی بودند که بتوانند به واسطه‌ی آن تجارت کنند. اگر هم آثاری از هنر و شیوه تولیدی بوده از محدوده ضرورت‌ها تجاوز نکرده است. فقدان راه‌های ارتباطی و وسایل حمل و نقل سریع در این وضعیت بی‌تاثیر نبوده است. تنها راه‌های قافله‌رویی وجود داشته است که حیوانات بارکش به سختی می‌توانستند از آن عبور کنند؛ البته هیچ یک از این موارد دلیلی برای ضعف اقتصادی در این منطقه نبوده است. بلوچ‌ها در وجود این اوضاع خود نیز مقصر بوده‌اند. ایالت مجاور آنان، کرمان، هم تقریباً چنین آب و هوایی داشته است. مردمان ساکن کرمان با سخت‌کوشی راه‌هایی برای غلبه بر طبیعت پیدا کرده بودند و با موفقیت در صنعت قالی‌بافی و تولید پشم و کرک موفق شده بودند آن را صادر کنند؛ طوری که کرمان در دوره‌ی صفویه از مناطق مهم

حکومت صفوی به شمار می‌رفت. به نظر تن‌پروری خود بلوچ‌ها در این وضعیت بی‌تاثیر نبوده است. اینان به جای زحمت و تلاش برای تولید و تجارت به راهزنی و حمله به کاروان‌هایی می‌پرداخته‌اند که از شرق به غرب می‌رفته‌اند و نیز روستاهای نواحی کرمان و خراسان^{۱۴} و معاش خود را از این طریق تامین می‌کردند و از این راه درآمد قابل توجهی نیز به دست می‌آوردند. به همین خاطر بود که «بلوچ‌ها بیشتر خود را جنگجو می‌دانستند تا کارگر»^{۱۵}.

۲-۲. اوضاع جغرافیایی (تاثیر طبیعت و حکومت بر خشونت بلوچ)

شرایط اقلیمی و طبیعی با معیشت و حیات اقتصادی جوامع و در نتیجه ساختار اجتماعی و فرهنگی رابطه‌ی مستقیم دارد. در منطقه‌ای مثل بلوچستان عدم امنیت اقتصادی و اجتماعی و فقدان ثروت خدادادی، وجود خشکسالی‌ها و زندگی در کویر، نامساعد بودن زمین برای کشاورزی، دست و پنجه نرم کردن با گرما و در برخی موارد، سرمای طاقت‌فرسا و سازگاری با این طبیعت، موجب شده بود مرمان آنجا روحیه‌ای خشن داشته باشند که این روحیه بارزترین ویژگی آنان برای بقا و ادامه‌ی زندگی شده بود. این طبیعت مردمانش را چنان چالاک، سنگدل و شجاع پرورانده بود که به گفته‌ی لسترنج، از انجام دادن هر گونه اقدام غیر انسانی ابایی نداشتند.^{۱۶}

منتسکیو، فیلسوف و حقوق‌دان فرانسوی نیز، همین فقر منابع طبیعی را عامل شجاعت و استقلال خواهی در افراد می‌داند.^{۱۷} این محیط خشک و قحطی زده فرصت فکر کردن به افراد نمی‌داده، تا به فکر تولید یا ابداعی باشند. اینان راه چاره را در غارت اموال دیگران می‌دیدند. بد اقبالی دیگر آنان این بود که اگر در برخی مناطق امکان کشاورزی وجود داشت، اغلب گرفتار هجوم ملخ‌ها می‌شد و در بیشتر موارد اگر بعد از هجوم ملخ‌ها و خشکسالی چیزی می‌ماند، به دست مالیات بگیران می‌افتاد و مردم در این شرایط اقتصادی یا از گرسنگی می‌مردند و یا مجبور بودند به جای مالیات، زن و بچه‌های خود را به مالیات بگیران بدهند.

سیاست برقراری امنیت راه‌ها که در زمان شاه عباس یکم^{۱۸} موجبات ترقی حکومت را فراهم کرده بود، در زمان جانشینان وی به تدریج به آن بی‌توجهی شد؛^{۱۹} به طوری که در زمان واپسین شاه این دودمان، شاه سلطان حسین، به علت ناتوانی و سستی حکومت راهزنی پدیده‌ای عادی شده بود^{۲۰} و همین زمینه را برای بلوچ‌هایی که به علت خشکی و خست طبیعت از راه راهزنی امرار معاش می‌کردند، بیشتر فراهم می‌کرد. در واقع خصلت مناطق خشک این گونه است که افراد به دنبال غارت هستند. شاید همین خصلت راهزنی آنان و حملات مکرر ایشان به نواحی کرمان و خراسان بود که هر

شاهی در ایران به قدرت می‌رسید، به سراغ اینان می‌رفته است. آن چیزی که اینان را در راه‌زنی کامیاب می‌کرد، نوع معیشت آنان بود که به گفته‌ی ابن خلدون کوچ‌روان که دایم باید به دنبال منابع آب و چراگاه‌های مناسب باشند، یعنی مرتب جابه‌جا شوند، حس راه‌شناسی در آنان رشد پیدا می‌کند و برای حاکمیت بر فضای جغرافیایی و تسلط بر دیگران آماده می‌شوند و جسورترین جنگجویان نیز از همین‌ها هستند.^{۱۱} با وجود این، حکومت مرکزی هیچ‌گاه به این مشکلات آنان فکر نمی‌کرد و هر زمان مردمان این منطقه دست به غارت یا شورش می‌زدند، علیه آنان به خشونت متوسل می‌شد و از این رو بود که رفتارهای کارگزاران حکومتی مهم‌ترین انگیزه ناآرامی‌های بلوچ‌ها بود.

۲-۳. اوضاع فرهنگی

سرزمین ایران دارای اجزاء مختلف قومی، زبانی و مذهبی بوده است که هر کدام در نواحی مختلفی از ایران با حفظ سنت‌های اجتماعی و مذهبی خود مستقر بوده‌اند. زمانی این تفاوت‌ها مشکل‌آفرین می‌شود که حکومت مشروعیت خود را بر اساس یکی از گروه‌های مذهبی قرار دهد؛ یعنی همان کاری که صفویان انجام دادند. صفویان موجودیت خود را به مذهب گره زدند که باعث شد نواحی دور از مرکز که مذهبی ناهماهنگ با حکومت داشتند، در دشواری قرار گیرند و احساس بیگانگی کنند. مذهب شیعه که بیشتر در نواحی مرکزی ایران مستقر شده بود، در نواحی مرزی نفوذی نداشت و لذا هم چنان بلوچ‌های سنی مذهب اطاعت از حکومتی مغایر با مذهب خود را به راحتی نمی‌پذیرفتند؛ البته تا زمانی که حکومت تعارضی با قومیت‌ها به ویژه قومیت‌های مذهبی نداشت، اینان واکنشی نشان نمی‌دادند و به زندگی عادی خود ادامه می‌دادند، اما زمانی که پیوند میان حکومت مرکزی و قوم از بین می‌رفت و آداب و سنن و مذهب آن‌ها نادیده گرفته می‌شد، چنان که بلوچ‌ها با بدرفتاری کارگزاران حکومتی مواجه شدند، از اطاعت حکومت مرکزی سر می‌پیچند و سر به طغیان می‌کردند که همین‌ها زمینه‌هایی برای یورش قوم بلوچ به اصفهان شد.

در حکومت صفویه همچون دوران پیش نواحی مرزی ایران بیشتر سنی‌نشین بوده است؛ مردمانی که همواره مرزبانان و نگاهبانان قلمرو صفویان بودند. این در حالی بود که هیچ‌گاه حکومت مرکزی به آنان اهمیتی نمی‌داد و توجه به آنجا به دلیل نیازهایی بود که حکومت به اهالی آن داشت. اهمیت مناطق شرقی قلمرو، برای حکومت صفویان به سبب تهدیدهایی بود که همواره از جانب ازبکان متوجهی آنان می‌شد و نیز به دلیل وجود منطقه‌ی مهم قندهار و لزوم ارتباط با مغولان هند بود، اما با توجه به این که منفعتی از جانب بلوچ‌ها متوجهی حکومت مرکزی نمی‌شد، حکومت مرکزی نیز

توجهی به موقعیت آنان نمی‌کرد. رفتار حکومت صفویه که تعصب سختی به مذهب رسمی داشت و به اقلیت‌های مذهبی و فرق مذهبی اسلام بی‌اعتنا و بدبین بود و تلاش می‌کرد که مذهب رسمی را به آنان تحمیل کند، بلوچ‌ها را به ناامیدی و پرخاشگری کشانید؛ البته این رسمی است که هر زمان اقلیت‌های قومی و مذهبی رفتار یا قانونی از حکومت مطابق میل آنان نباشد، سرکشی می‌کنند. وقتی بلوچ‌ها متوجه شدند که در اقلیت قرار گرفته و از امتیازات سایر هموطنان خود محروم شده‌اند و حکومت مرکزی به آنان اجحاف می‌کند، دست به کار شدند و از خود دفاع کردند و به دنبال راهکارهایی بودند که خود را از این تنگناها نجات دهند. دلخوری بلوچ‌ها از حکومت و نا آرامی‌های آنان موجب شد که هر زمان حاکمی به آن دیار فرستاده می‌شد و با پیش‌زمینه‌ی ذهنی به آن دیار می‌رفت، نمی‌دانست و یا نمی‌خواست بداند که نیازهای مردمان آنجا چیست و لذا در زمان روبه‌رو شدن با اعتراضات به خشونت دست می‌یازید.

۲-۴. پیشامدهای سیاسی و اجتماعی

چنان که آمد، بلوچستان در دوران صفویه تحت نظر حکومت مرکزی اداره می‌شد و از همان آغاز، حکومت به آن منطقه به دیدی کسب منفعت مادی و بیشتر موقعیت جغرافیایی توجه می‌کرد. بعد از مرگ شاه طهماسب این منطقه از زیر نظر حکومت مرکزی بیرون رفت و دوباره در زمان حکومت شاه عباس یکم بود که صفویان توانستند نفوذ بی‌سابقه‌ای در آن منطقه پیدا کنند. تقریباً در سال‌های آخر حکومت همین شاه به تدریج از نظارت حکومت بر بلوچستان کاسته شد و بیشتر بعد از گنجعلی‌خان بود که دیگر نیروی دفاعی در آن منطقه وجود نداشت. تقریباً از دوران حکومت شاه سلیمان به سبب بی‌توجهی حکام کرمان به اهالی بلوچستان که ضمیمه‌ی آن ایالت بود، این مردمان بیشتر مورد تعدی قرار گرفتند؛ لذا در اواخر حکومت شاه سلیمان حملات گاه و بیگاه بلوچ‌ها به نواحی خراسان، یزد، کرمان و سیستان آغاز شد که قتل و غارت و هتک ناموس مردمان آن نواحی را در پی داشت.^{۲۱} می‌توان گفت نخستین تهدید علنی بلوچ‌ها که همراه با افغانه صورت گرفت، در ۱۱۰۱ هجری بود که با غارت قافله‌ی اصفهان شروع شد^{۲۲} این را حاکم کرمان از مرکز مخفی کرد؛ چرا که می‌دانست از جانب حکومت متهم خواهد شد. این مسئله هم ضعف حکومت مرکزی و هم ضعف سیاسی و نظامی حکمرانان مستقر در کرمان را نشان می‌داد. به سبب ناکارآمدی نیروی نظامی و دفاعی کرمان، روز به روز حملات بلوچ‌ها گسترش می‌یافت. قابل ذکر است که از دلایل کمبود نیرو در کرمان، تبدیل شدن آن منطقه به اراضی خاصه بود که باعث تضعیف قوای آنجا شد؛ چنان‌که

قدرت مقابله با تهدیدی وجود نداشت. حکام کرمان اغلب اوقات از ارسال مقادیری از درآمدهایی که می‌بایست به پای تخت بفرستند خودداری می‌کردند؛ با این بهانه که برای سرکوب مخالفان در منطقه به هزینه‌هایی نیاز دارند و با ترسانیدن حکومت مرکزی از این مخاطرات از ارسال درآمدهای ایالات کرمان و بلوچستان به اصفهان خودداری میکردند.^{۲۶}

در آغاز حکومت شاه سلطان حسین حملات بلوچ‌ها به نواحی هم‌جوارشان شدت گرفت^{۲۷} و همین باعث شد لشکرکشی به بلوچستان صورت گیرد که جز ضربه زدن به مردمان بلوچ و گرفتن اسیر از اینان و ارسال سر کشته شدگان آنان به مرکز و اتلاف نیرو و تجهیزات نتیجه‌ای نداشت.^{۲۸} این روند ادامه می‌یافت و بلوچ‌ها هر روز ناآرام‌تر و مرتکب جنایات بیشتری می‌شدند. این در حالی بود که حکومت مرکزی و حکام کرمان هرگز درصدد پیدا کردن راه چاره‌ای مبتنی بر عقل و انصاف در قبال اینان نبودند.^{۲۹} اینان بلوچان را اقوامی مهاجم و بدخوی می‌دیدند که کارشان خرابی و اخلال‌گری است.^{۳۰}

آن چه بر این دردها می‌افزود، عدم آمادگی نظامی در مقابل حملات بلوچ‌ها بود که با ترس از آن بلوچ‌ها دست از نا آرامی بردارند. هر زمان بلوچ‌ها حمله می‌کردند، حاکم کرمان به فکر تهیه‌ی سپاه می‌افتاد و بیشتر در این اندیشه بود که مرکز مطلع نشود و وقتی غارت صورت می‌گرفت به دنبال آنان می‌رفتند و تلاشی بیهوده صورت می‌گرفت؛^{۳۱} چنان که یک‌بار در ۱۱۲۵ هجری خبر رسیده بود که بلوچ‌ها به سمت کرمان می‌آیند؛ لذا اکثر قشون اسلحه خود را به سبب مشکلات مالی فروخته بودند، از تجار و سایر سکنه شمشیر و تفنگ به امانت گرفتند و عازم جنگ شدند.^{۳۲} اگر زمانی دربار به شکلی از این نا آرامی‌ها مطلع می‌شد، وزیر کرمان خطا را به گردن هندی‌ها می‌انداخت.^{۳۳} شاه و دربار غافل چنین جسارتی را در همگانیه وجود آورده بودند که به راحتی بتوانند خبرهای دروغین به مرکز بدهند^{۳۴} و ترسی از عواقب کار خویش نداشته باشند. حملات بلوچ‌ها تا پایان روزگار صفویان ادامه یافت و به شکل قاعده‌ای درآمد بود که بلوچ‌ها حمله کنند، مرتکب قتل و غارت شوند و هنگام فرار برخی از آنان به دام بیفتند و به صورت اسیر یا کشته سرهای ایشان به نشانه‌ی پیروزی به مرکز فرستاده شود.

۳. عوامل بیرونی و تاثیرگذار در حمله‌ی بلوچ‌ها به اصفهان

هم‌چنان که برخی نارسائی‌ها در بلوچستان عاملی برای همدستی بلوچ‌ها با غلزایی‌ها در حمله به اصفهان شد، وجود برخی زمینه‌ها در اصفهان نیز موجبات تحریک اینان را فراهم کرد. این زمینه‌ها در سه بخش قابل بررسی است که در ذیل بدان پرداخته می‌شود.

۳-۱. عوامل اقتصادی

بلوچستان، به ویژه کوه‌های خشک و بایر سواحل مکران، از لحاظ جغرافیایی دنباله‌ی کویر لوت است که تا آنجا امتداد یافته است. این شرایط سخت اقلیمی و طبیعی مردمان را در وضعیت نامساعد اقتصادی قرارداده بود؛ بنابراین، اینان جدای از اقدام به غارت‌گری در مناطق مجاور خویش به دنبال راه‌حل‌های بهتر می‌گشتند تا خود را از وضعیت موجود نجات دهند. با وجود دور بودن بلوچ‌ها از مرکز وجود موانع طبیعی ارتباطی، مردمان این سرزمین از موقعیت اقتصادی مرکز مطلع بودند و با آگاهی از رونق اقتصادی اصفهان و در اندیشه‌ی رسیدن به آن اوضاع مطلوب، فریفته‌ی دعوت محمود افغان شدند و تصمیم گرفتند به حمله به اصفهان حمله کنند. محرومیت‌های مالی ایشان و آوازه‌ی مال و ثروت در اصفهان؛ یکی از محرک‌های اینان در حرکت به سمت آنجا بود و شاید حس رقابت با مردمان ساکن مرکز و احساس نابرابری بین خویش و پای‌تخت نشینان آنان را به حمله به اصفهان تحریک می‌کرد. به احتمال، اینان به عنوان اقلیت با توجه به موانع و محدودیت‌هایی که در منطقه‌ی خویش داشتند، به تکاپو افتاده بودند که پایگاه اجتماعی و سطح زندگی خود را ارتقا دهند و صاحب امتیازات اقتصادی و اجتماعی شوند.

۳-۲. عوامل فرهنگی

در زمان حکومت شاه سلطان حسین به خاطر تعصب مذهبی که داشت^{۳۲} و با تحریک علمای درباری اقلیت‌های مذهبی و اهل تسنن در کشور اذیت می‌شدند. شاه در برخورد با سنیان نواحی غربی و شمال غربی به سبب هم‌جواری آنان با عثمانی‌ها و روس‌ها به مراتب سیاست مسالمت‌جویانه تری در پیش گرفته بودند. این رفتار خوشایند بلوچ‌های سنی مذهب نبود. آنها تبعیض را تحمل نکردند و در صدد انتقام برآمدند. شاید اینان قومی بدوی با افکارهای جاهلی بودند، اما از اوضاعی سیاسی- اجتماعی کشور چندان بی‌اطلاع نبودند و خوب می‌دانستند که برای حکومت مرکزی چندان اعتباری ندارند و حکومت بدانان به عنوان حافظان قلمرو برخورد می‌کند.

۳-۳. عوامل سیاسی و نظامی

در نظام‌های تمرکزگرا و استبدادی هر چقدر میزان مرکزیت و استبداد بیشتر باشد، امکان بسیج نیروهای قومی کاهش می‌یابد، اما در شرایط بحران سیاسی و ضعف نظامی زمینه‌ی مناسبی برای قومیت‌ها ایجاد می‌شود که به امید دستیابی به خواسته‌های خود وارد عمل می‌شوند؛ یعنی همان وضعیتی که صفویان در زمان شاه سلطان حسین بدان دچار شده بودند. ضعف شاه، دربار و قوای

نظامی سبب شد بلوچ‌ها که میل ذاتی به غارتگری نیز داشتند و سال‌ها سرکوب شدن آنان توسط نیروهای حکومتی فکر انتقام را در سر آنها پرورانده بود، به اصفهان حمله کنند. در واقع در سرشت این قوم توانا (از نظر جسمی) بود که هر زمان حکومت مرکزی دچار ضعف می‌شد، اینان دست به اخلاگری می‌زدند و سر از اطاعت حکومت می‌پاییدند و در اواخر حکومت صفویان پارا فراتر نهادند و به سمت اصفهان حرکت کردند.

۴. بلوچ‌ها و حکومت مرکزی

پرسشی که در اینجا قابل طرح است، این است که چه زمانی قومیت‌ها احساس خطر می‌کنند و پیوندشان با حکومت مرکزی به هم می‌ریزد و زمینه برای ایجاد تعارض فراهم می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که هر زمان قومی احساس کند دچار تبعیض و نابرابری شده است واکنش نشان می‌دهد و ممکن است دست به اعمال خشونت‌آمیز بزند و علیه حکومت مرکزی طغیان کند و حتی با سایر قومیت‌هایی که تشابهاتی با آنها دارد و مانند آنها از حکومت ناراضی‌اند، از در اتحاد بر آید و سر به شورش بردارد. در واقع هر زمان قومیت‌ها احساس کنند هویت آنها تهدید شده است، وارد عمل می‌شوند و قوم بلوچ نیز از این قاعده مستثنا نبود.

بلوچ‌ها زمانی که متوجه شدند رفتار حکومت با سایر مناطق سنی‌نشین نسبت به آنها بهتر است و این را از رفتار شاه سلطان حسین در برخورد با لزگی‌ها^{۳۲} و کردها^{۳۳} متوجه شدند که با آنان مدارا می‌کرد و این در حالی بود که چنین توجهاتی به مردمان بلوچ^{۳۴} صورت نمی‌گرفت تصمیم گرفتند از حکومت مرکزی انتقام بگیرند. موردی که به این بی‌توجهی دامن می‌زد، دور بودن بلوچستان از مرکز و کم‌اهمیت بودن منطقه از نظر سوق‌الجیشی بود که ارتباط با بلوچ‌ها را به حداقل رسانیده بود. از طرفی فقر و محرومیت‌های اقتصادی موجود در بلوچستان که در کنار روحیه‌ی خشونت‌آمیز بلوچ‌ها قرار می‌گرفت، آنان را ناگزیر می‌کرد به راهزنی و غارت بپردازند همچنین آرزوی دستیابی به زندگی بهتر که در مرکز وجود داشت و مقایسه‌ی آن با زندگی خود و دستیابی به چنین رفاهی و یادآوری رفتارهای خشن حکومت مرکزی در قبال ناآرامی‌های آنان، بدون توجه به ریشه‌های این غارت‌گری‌ها و در آخر رفتار خشونت‌وار و غیر اخلاقی گرگین‌خان با آنان^{۳۵} بلوچ‌ها را در عزم خود برای انتقام مصمم‌تر کرد. این ناراحتی‌های آنان در زمانی که محمود افغان به همراه بلوچ‌ها خود را به کرمان رسانید و دستور داد مردم کرمان به مذهب تسنن بگردند و این اقدام با کشتار و مصادره‌ی اموال مردم همراه شد، بروز و طغیان کرد.^{۳۶}

حملات مرتب از طرف بلوچ‌ها تکرار می‌شد و حکام راه چاره را در سرکوب اینان و فرستادن سر سرداران بلوچ برای حکومت مرکزی می‌دانستند و هیچ‌گاه به این فکر نمی‌کردند که علت این غارتگری‌ها و ناآرامی‌ها چیست و چرا این قوم به قتل و غارت روی آورده‌اند؟ آنها به این نیندیشیدند که شاید اینان از سر ناچاری و فرار از فقر کاروان‌ها و دهات اطراف را غارت می‌کنند. حکومت مرکزی راه چاره را در تعویض حکام و سرکوب بلوچ‌ها می‌دید که آن هم نتیجه نمی‌داد. این گونه شد که بلوچ‌ها به افغان‌ها متمایل و ناگزیر به اتحاد با آنان شدند. این حملات، سخت‌گیری‌ها و گروگان‌گیری‌ها و اخذ مالیات‌ها در بلوچستان که با بی‌توجهی به آبادانی منطقه همراه بود، مسلماً بدون واکنش نمی‌ماند.

بلوچستان همواره جزء قلمرو اصلی ایران بوده است. در زمان شاهان ضعیف ارتباط حکومت کم‌تر می‌شد اما شاهان مقتدر با شدت تمام بلوچ‌ها را سرکوب می‌کردند که به کشتار مردمان و تخریب بلوچستان منجر می‌شد. این در حالی بود که تلاشی برای بازسازی آن انجام نمی‌گرفت؛ حتی شاه عباس یکم هم حکومت بر بلوچ‌ها را به سبب مزایای آن می‌خواست و تلاشی برای عمران بلوچستان نمی‌کرد. اگر حکومت مرکزی می‌خواست بلوچستان را ضمیمه‌ی قلمرو خود کند، قصدش این بوده که خطراتی از دیگر نواحی متوجه حکومت نشود. بلوچستان هرگز در تاریخ خود شاهد توجه حکومت نبوده و همواره در بی‌توجهی نگه داشته شده است و برای رسیدگی به زیر ساخت‌های اقتصادی آن، اعم از ایجاد چاه، قنات، باروری زمین‌ها و رونق تجارت تلاشی صورت نگرفته است و همین‌ها موجبات نارضایتی مردمان آن سرزمین را فراهم کرده بود.

۵. برخورد نهایی

۵-۱. اتحاد بلوچ‌ها با افغانه

اوایل حکومت شاه سلطان حسین بود که حملات بلوچ‌ها شدت گرفت. حکومت، گرگین‌خان را برای سرکوبی آنان فرستاد. وی از ۱۱۱۰ تا ۱۱۱۵ هجری طی سه مرحله بلوچ‌ها را شکست داد و سرهای کشته‌شدگان را به اصفهان فرستاد.^{۳۸} چنین رفتاری زمینه‌ی همکاری بلوچ‌ها را با افغانه هم-کیش آنان فراهم ساخت و این همکاری در زمان میرویس شدت بیشتری یافت؛ چرا که گرگین‌خان بعد سرکوب بلوچ‌ها، ماموریت قندهار یافت و در آنجا نیز به سرکوب اهالی پرداخت. این گونه بود که وقتی که میرویس دست اتحاد به سوی بلوچ‌ها دراز کرد، آنان به وی پاسخ مثبت دادند؛^{۳۹} البته این

هم‌دستی بدان معنا نبود که اینان قصد براندازی حکومت صفوی را داشتند. آنچه آنها را به هم نزدیک می‌کرد، میل به غارت و اشتراک مساعی در مبارزه علیه حکومت شیعه مذهب صفوی بود. در نهایت نیز بلوچ‌ها به پیشنهاد محمود پسر میرویس، برای حمله به اصفهان پاسخ مثبت دادند. آنچه در این مرحله شگفت می‌نماید، عبور آسان دو قوم مهاجم به سمت مرکز بوده است. اینان که بعد حمله به کرمان و یزد به سمت اصفهان حرکت کردند^{۴۳} در طی مسیر خود با هیچ نیروی نظامی حکومتی مواجه نشدند که راه را بر ایشان ببندد. این وضعیت نشان از این داشت که حکومت یا قوای نظامی آمادهدار و یا اگر قوایی در ایالات موجود بود، حاضر به دفاع از حکومت نبودند. در واقع انگیزه‌ای نداشتند تا از شاهی دفاع کنند که خود نیز تمایلی به اداره‌ی کشور نداشت.^{۴۴} وجود درباریانی که شاه را در بی‌خبری نگه داشته و تلاشی نمی‌کردند، دلیل دیگر عدم مقابله با مهاجمان بود.

۵-۲. آغاز افتراق بین بلوچ‌ها و افغانه

تقریباً بعد از نبرد گلون‌آباد در ۱۱۳۴ هجری^{۴۴} زمان محاصره‌ی اصفهان بود^{۴۳} که نخستین اختلاف بین بلوچ‌ها و افغانه بروز کرد و آن ناشی از تعارضات فکری و تفاوت در رویکرد آنها در حمله به اصفهان بود. بلوچ‌ها قصدشان انتقام از حکومت به خاطر ناملایماتی بود که سال‌ها در حق آنان روا داشته بود و قصد براندازی حکومت مرکزی نداشتند و این را در زمان سقوط اصفهان می‌توان فهمید که سردار بلوچ زمانی که شاه سلطان حسین جغه‌ی شاهی را بر سر محمود افغان نهاد، وی شاه را شه‌ریار لقب داد و گله مند شد از اینکه چراچنین کرده است.^{۴۴} بر اساس گزارش‌ها در گلون‌آباد بخش قابل توجهی از بلوچ‌ها از محمود جدا شدند تا جایی که محمود به ناچار از شاه سلطان حسین تقاضای صلح می‌کند؛^{۴۵} چرا که به گفته، کروسینسکی حدود هشت هزار بلوچ در سپاه محمود بود که افرادی کارکشته و جنگجو بودند^{۴۶} و این به دلایل اختلافاتی بود که بینشان بروز کرده بود. از طرفی نقش ملک محمود سیستانی را در این جدایی نباید نادیده گرفت. وی که در ۱۱۳۳ هجری علیه شاه سلطان حسین شورش کرده بود^{۴۷} و بعد از آن بخشیده شده بود،^{۴۸} زمان محاصره‌ی اصفهان، شاه از او تقاضای کمک کرد که در ازای آن حاضر شده بود حکومت خراسان را به او ببخشد.^{۴۹} زمانی که ملک محمود به اصفهان نزدیک می‌شود، شاید پیوندهایی با بلوچ‌ها و سیستانی‌های همراه محمود داشت که با تقاضای وی از محمود جدا شدند. به احتمال، قدرت او بود که محمود افغان را مجبور کرد با او مصالحه کند که در ازای چشم‌پوشی از نجات اصفهان در خراسان حکمرانی کند.^{۵۰}

از موارد دیگری که نشان می‌داد بلوچ‌ها هدفی برای سقوط حکومت نداشته‌اند، تصمیم به بازگشت آنان بعد از سقوط اصفهان بود. اینان که انتقام خود را گرفته بودند، محمود افغان را تنها گذاشتند و همان جا بود که ضربه‌ی واقعی به محمود وارد شد و از پیشرفت افغانه و امکان پیروزی بزرگ‌تر آنان جلوگیری شد. بلوچ‌ها زمانی که متوجه شدند اموال به دست آمده از اصفهان راهی قندهار می‌شود،^{۵۱} متوجه اشتباه خود شدند، دانستند که محمود آنها را به بازی گرفته است؛ بنابراین، تصمیم گرفتند بازگردند و بعد از رفتن آنان محمود اقتدار خود را از دست داد و در آخر جانشین وی، اشرف را نیز در هنگام فرار از مقابل ندرقلی، سردار طهماسب‌میرزا در بلوچستان، عبدالله‌خان بلوچ کشت و سر وی را نزد طهماسب‌میرزا، فرزند شاه سلطان حسین فرستاد^{۵۲} که همین نشان از وفاداری اینان به حکومت مرکزی بود. از طرفی این اوضاع هم زمینه‌ای برای قدرت‌گیری نادر شد.

اگر از همان آغاز، به ویژه بعد از مرگ شاه‌عباس یکم با هر ناآرامی که از سوی بلوچ‌ها ایجاد می‌شد، همچون گنجعلی‌خان حاکم کرمان، از راه مصالحه، تهدید و تطمیع با آنان مذاکره می‌کرد، این پیشامدها صورت نمی‌گرفت. به گفته‌ی مشیزی یک بار سران بلوچ از رفتارهای خویش اظهار پشیمانی کردند و به حاکم وقت کرمان پیشکش دادند^{۵۳} و این نشان می‌دهد که اینان زمینه‌هایی برای برخورد مسالمت‌آمیز داشته‌اند؛ لیکن بیشتر روابط، تهدید آمیز و ارباب‌گونه همراه با سرکوب بوده است و نه مذاکره.

نتیجه

بلوچ‌ها از اقوام ساکن در قلمرو صفویان بودند که مذهبی مغایر با مذهب رسمی داشتند و در طی حکومت صفویان مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند. حکومت مرکزی بین آنها و با سایر اقلیت‌های مذهبی و حتی سنیان سایر نواحی کشور نیز تبعیض قائل می‌شد. بلوچ‌ها هیچ‌گاه این بی‌توجهی‌ها را نادیده نگرفتند و در پی فرصتی برای نشان‌دادن موجودیت خویش بودند. از طرفی محرومیت‌های اقتصادی، آنان را وادار کرد به هم‌وطنان هم‌جوار خود تجاوز کنند. خشونت‌های آنان برای کسب درآمد و برخورد ناموجه حکومت با ناآرامی‌های ایشان، بدون توجه به علل این رفتارها و نیز بی‌اعتنایی به اینان به عنوان مسلمانان سنی مذهب، بلوچ‌ها را وادار کرد که انتقام این همه مظالم را از حکومت مرکزی بگیرند؛ بنابراین، زمانی که محمود افغان، هم‌کیش آنان، تصمیم می‌گیرد به اصفهان حمله کند و از اینان دعوت می‌کند تا به سپاه او بپیوندند و راهی اصفهان شوند، مشتاقانه می‌پذیرند.

آنچه بلوچ‌ها را به سمت حرکت به اصفهان تحریک می‌کرد، اطلاع از اخبار اصفهان، مبنی بر سستی و بی‌خبری شاه و درباریان از اوضاع مملکت و برخوردهای خشونت‌آمیز حکومت با اینان و در آخر مشخص شدن ضعف قوای نظامی حکومت مرکزی بود. علاوه بر آن رونق اقتصادی مرکز و شوق کسب غنائیم در تحریک بلوچ‌ها بی‌تأثیر نبود. با بررسی‌های انجام شده می‌توان گفت که آنان هرگز در فکر سقوط حکومت صفویان نبودند، بلکه اقدام آنها تنها برای انتقام از سال‌های ظلم حکومت مرکزی و همچنین به رخ کشیدن قدرت نظامی خود به حکومت بوده است و اندیشه‌ای برای فروپاشی حکومت در سر نداشته‌اند. این مطلب را می‌توان در زمان سقوط اصفهان فهمید که بلوچ‌ها تصمیم گرفتند بازگردند و همان‌جا محمود تنها شد و اقتدار خویش را از دست داد و در مدت کوتاهی افغانه از ایران اخراج شدند.

وجود تعداد فراوان جنگجوی بلوچ در سپاه محمود بود که عامل پیروزی افغانه شد. در واقع سقوط اصفهان به نام افغانه تمام شد، اما قدرت واقعی سپاه از آن بلوچ‌ها بود که جدا شدن اینان از محمود و عدم حمایتشان از او، موجب تضعیف وی شد. از طرفی بلوچ‌ها تا آخرین روزهای حکومت صفویان و حتی بعد از سقوطشان به حکومت وفادار ماندند که از نشانه‌های آن، کشته شدن اشرف افغان به دست فردی بلوچ بود. نتیجه اینکه هم‌دستی بلوچ‌ها با افغانه تلاشی برای سرنگونی حکومت نبود، بلکه اعتراض آنها به رفتارهای ظالمانه و انتقام رفتارهای ناموجه حکومت با آنان طی سال‌های طولانی بوده است.

ارجاعات

- ۱- سیوری، راجر(۱۳۷۲). ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ اول، تهران، مرکز، ص ۱۰۲.
- ۲- افوشه‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله(۱۳۷۳). نقاوة‌الاثار فی ذکرالاحیاء فی تاریخ الصفویه، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ص ۱۸ و رهبر برن، ک.م(۱۳۴۹). نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ اول، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ص ۱۶.
- ۳- روملو، حسن بیگ(۱۳۴۷). احسن التواریخ، تهران، کتابخانه صدر، ص ۲۱۱.
- ۴- رهبر برن، ۱۳۴۹، ص ۱۶.
- ۵- ترکمان، اسکندربگ(۲/۱۳۸۲). تاریخ عالم‌آرای عباسی، چاپ سوم، تهران، امیر کبیر، صص ۸۶۱-۲.
- ۶- منشی ترکمان، ۳/۱۳۸۲، ص ۹۵۸.
- ۷- رهبر برن، ۱۳۴۹، ص ۱۶.
- ۸- منشی ترکمان، ۳/۱۳۸۲، ص ۹۷۸.
- ۹- مروی، محمدکاظم(۱۳۷۴). عالم‌آرای نادری، چاپ سوم، تهران، علمی، ص ۳.
- ۱۰- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم(۱۳۸۶). گنجعلی‌خان، چاپ سوم، تهران، علم، ص ۴۵ و احمدی، حمید(۱۳۸۴). قومیت و قوم‌گرایی در ایران (افسانه و واقعیت)، چاپ پنجم، تهران، نی، ص ۱۱۱.
- ۱۱- ناصح، ذبیح‌الله(۱۳۴۵). بلوچستان، تهران، کتابخانه ابن سینا، ص ۳۱.
- ۱۲- احمدی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱.
- ۱۳- احمدی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۴.
- ۱۴- مروی، ۱۳۷۴، ص ۱۲.
- ۱۵- احمدی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۴.
- ۱۶- لسترنج(۱۳۷۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی، صص ۳۴۶-۷.
- ۱۷- ورژه، موریس‌دو(۱۳۷۷). بایسته‌های جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ اول، تهران، صص ۴۱-۲. (نقل قول)
- ۱۸- منشی ترکمان، ۳/۱۳۸۲، ص ۱۱۰۴ و شاردن، ژان(۴/۱۳۷۲). سیاحت‌نامه، ترجمه اقبال یغمایی، چاپ اول، تهران، توس، ص ۱۳۴۸.
- ۱۹- دوسرسو(۱۳۶۴). سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، شرکت کتاب‌سرا، ص ۶۲.
- ۲۰- دوسرسو، همان.
- ۲۱- ابن خلدون، عبدالرحمان(۱/۱۳۵۲). مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ سوم، تهران، نشر و ترجمه کتاب، ص ۲۲۸.
- ۲۲- فلور، ویلم(۱۳۶۵). برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ص ۴۵ و نصیری، محمدابراهیم زین‌العابدین (۱۳۷۳). دستور شهریاران، چاپ اول، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ص ۶۴.

- ۲۳- مشیزی، میرمحمدسعید(۱۳۶۹). تذکره صفویه کرمان، تهران، نشر علم، ص ۵۸۳.
- ۲۴- سربازی، عباس(۱۳۸۴). «بلوچستان در عصر صفوی»، مقالات صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، چاپ اول، تبریز، دانشگاه تبریز، ص ۴۸۱. با سیاست خاصه کردن برخی ایالات چون کرمان که بایستی تمام عواید حاصل از آن منطقه به مرکز ارسال می‌شد، از درآمد حکام کاسته می‌شد (شاردن، ۳/۱۳۷۲، صص ۱۱۷۶-۱۱۷۷ و کمپفر، انگلبرت(۱۳۶۳). سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ سوم، تهران، خوارزمی، صص ۱۶۲-۳.
- ۲۵- طهرانی، محمدشفیع(۱۳۸۳). مرآت واردات، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب، ص ۱۲۰. فلور نیز در صفحات متعدد به آن اشاره کرده است.
- ۲۶- نصیری، ۱۳۷۳، صص ۵-۶۴ و ۷۲-۷۴، نیز مشیزی، ۱۳۶۹، صص ۳۸۲-۵ و طهرانی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱ و فلور، ۱۳۶۵، ص ۲۲.
- ۲۷- مشیزی، ۱۳۶۹، ص ۵۴۹.
- ۲۸- نصیری، ۱۳۷۳، صص ۲۰۳-۵ و مشیزی، ۱۳۶۹، ص ۹۹.
- ۲۹- مؤمن کرمانی، ملامحمد(۱۳۸۴). صحیفه‌الارشاد، چاپ اول، تهران، علم، ص ۴۲۹.
- ۳۰- مشیزی، ۱۳۶۹، ص ۵۵۹.
- ۳۱- همان، ص ۶۰۷.
- ۳۲- کروسینسکی(۱۳۶۳). سفرنامه، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، چاپ اول، تهران، توس، صص ۲۱-۲ و میرفندرسکی، ابوطالب (۱۳۸۸). تحفةالعالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین صفوی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۳۶ و مستوفی، محمدحسن (۱۳۷۵). زبده‌التواریخ، چاپ اول، تهران، بنیادموقوفات محمود افشار، ص ۱۱۵ و دوسرسو، ۱۳۶۴، ص ۳۱.
- ۳۳- شاه عباس یکم برای جلوگیری از تجاوزات قوم لژگی مقرری سالانه برای آنان در نظر گرفته بود، در اواخر حکومت صفوی با تحریکات اطرافیان شاه سلطان حسین این عواید پرداخت نمی‌شد (لکههارت، لارنس(۱۳۸۳). انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ص ۴۲) که دشواری‌هایی را برای حکومت به بار آورد.
- ۳۴- کردستان به عنوان منطقه حائل بین صفویان و عثمانی از اهمیت زیادی برای حکومت برخوردار بود.
- ۳۵- فلور، ۱۳۶۵، ص ۱۹.
- ۳۶- طهرانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۸ و مروی، ۱۳۷۴، ص ۱۸ و مرعشی، میرزا محمد خلیل (۱۳۲۸). مجمع التواریخ، تهران، ص ۴.
- ۳۷- فلور، ۱۳۶۵، ص ۵۱.
- ۳۸- کروسینسکی، ۱۳۶۳، صص ۳۱-۲ و مستوفی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۶ و آصف، محمد هاشم (رستم الحکما) (۱۳۸۸). رستم التواریخ، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب، ص ۱۱۲ و لکههارت، ۱۳۸۳، ص ۳۹.
- ۳۹- مرعشی، ۱۳۲۸، ص ۵ و کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۳۹.
- ۴۰- مرعشی، ۱۳۲۸، صص ۵۵-۶.

- ۴۱- کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۲۲.
- ۴۲- مرعشی، ۱۳۲۸، ص ۵۷.
- ۴۳- گیلانتر، بطروس دی سرکیس (۱۳۴۴). سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، اصفهان، شهریار، ص ۵ و کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۵۶ و مرعشی، ۱۳۲۸، ص ۵۷ و مستوفی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۰ و مروی، ۱۳۷۴، ص ۱۴.
- ۴۴- گیلانتر، ۱۳۴۴، ص ۷۲.
- ۴۵- فلور، ۱۳۶۵، صص ۲۰۱ و ۲۰۴.
- ۴۶- کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۸۱.
- ۴۷- مروی، ۱۳۷۴، ص ۱۰.
- ۴۸- فلور، ۱۳۶۵، ص ۱۵۰.
- ۴۹- همان، ۱۸۸.
- ۵۰- مروی، ۱۳۷۴، ص ۱-۲۴.
- ۵۱- مستوفی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴ و فلور، ۱۳۶۵، ص ۲۰۷.
- ۵۲- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷). فوایدالصفویه، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۸۵ و مرعشی، ۱۳۲۸، ص ۸۰.
- ۵۳- مشیزی، ۱۳۶۹، ص ۵۶۵.